رقعه الجیب؛ حرز امام رضا (ع)

در ذکر بعضی حرزها و دعاهای مختصر؛ اين حرزها و دعاها از كتاب «مهج الدعوات» و«مجتنى» كه هر دو از نوشته‏ هاى رضى الدين سيّد ابن طاووس هستند انتخاب شده‏ اند.

6: رقعة الجيب حرز حضرت رضا عليه السّلام است: از ياسر خادم مأمون روايت شده: كه زمانى، حضرت رضا عليه السّلام وارد قصر حميد بن قحطبه شد، لباس را از تن بيرون آورد، و به حميد داد، حميد آن را براى شستن به كنيز خود داد، اندكى نگذشت‏ كه كنيز آمد و رقعه ‏اى با او بود، رقعه را به حميد داد و گفت: در گريبان لباس ابو الحسن عليه السّلام يافتم، حميد به حضرت گفت: فداى‏ شما گردم اين‏جاريه دست نوشته‏ اى در گريبان پيراهن شما يافته، چيست؟ فرمود: تعويذى [دعاى پناه‏جويى] است كه آن‏ را از خود دور نمى‏ كنم، حميد گفت: ممكن است ما را به آن مشرّف كنى، فرمود: اين تعويذى است كه هركه در گريبان‏ خود نگاه دارد بلا از او دفع مى‏ شود، و براى او نگاهدارى از شيطان رجيم است. آنگاه تعويذ را بر حميد خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

بِسْمِ اللَّهِ اِنّى اَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيّاً اَوْ غَيْرَ تَقِىٍّ

اَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّميعِ الْبَصيرِ عَلى سَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ

لا سُلْطانَ لَكَ عَلَىَّ وَ لا عَلى سَمْعى وَلا عَلى بَصَرى وَلاعَلى شَعْرى

وَلاعَلى بَشَرى وَلا عَلى لَحْمى وَلا عَلى دَمى وَلا عَلى مُخّى وَلا عَلى عَصَبى وَلا عَلى عِظامى

وَلاعَلى مالى وَ لا عَلى ما رَزَقَنى رَبّى

سَتَرْتُ بَيْنى وَ بَيْنَكَ بِسِتْرِ النُّبُوَّةِ الَّذِى اسْتَتَرَ اَنْبِيآءُ اللَّهِ بِهِ

مِنْ سَطَواتِ الْجَبابِرَةِ وَالْفَراعِنَةِ جَبْرَئيلُ عَنْ يَمينى وَ ميكائيلُ عَنْ يَسارى وَ اِسْرافيلُ عَنْ وَرآئى

وَ مَحَمَّدٌ صَلّىَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَمامى وَاللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَىَّ يَمْنَعُكَ مِنّى

وَ يَمْنَعُ الشَّيْطانَ مِنّى اَللّهُمَّ لا يَغْلِبْ جَهْلُهُ اَناتَكَ اَنْ يَسْتَفِزَّنى وَ يَسْتَخِفَّنى

اَللّهُمَّ اِلَيْكَ الْتَجَاْتُ اَللّهُمَّ اِلَيْكَ الْتَجَاْتُ اَللّهُمَّ اِلَيْكَ الْتَجَاْتُ

براى اين حرز حكايت عجيبى است كه آن را ابو الصّلت هروى روايت كرده: مولايم على بن موسى الرّضا عليه السّلام روزى‏ در منزلش نشسته بود، فرستاده مأمون بر او وارد شد، و گفت امير تو را مى‏ طلبد، امام برخاست، و به من گفت: مأمون‏ در اين وقت مرا نمى‏ طلبد مگر براى كارى سخت، و به خدا نمى ‏تواند به من آسيبى برساند، به خاطر اين كلمات، كه از جدّم‏ رسول خدا صلى اللّه عليه و آله ‏و سلّم به من رسيده. ابو الصّلت گفت: همراه امام نزد مأمون رفتم، چون نظر حضرت به مأمون افتاد، اين حرز را تا آخر خواند، وقتى كه حضرت برابر مأمون قرار گرفت، مأمون به جانب آن بزرگوار نگريست و گفت: اى ابو الحسن دستور داده ‏ام صدهزار درهم به حضرتت بدهند، و هر حاجتى دارى بنويس، چون امام برگشت، مأمون نظر در قفاى امام كرد و گفت: اراده كردم من، و اراده كرده است خدا، و آنچه خدا اراده كرده بهتر بوده.